

آزادی از خانقاه مفاهیم

باسمه تعالی

گر زدست زلف مشکینات خطایی رفت، رفت  
 ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت، رفت  
 برق عشق ار خرمن پشمینه پوشی سوخت، سوخت  
 جور شاه کامران گر بر گدایی رفت، رفت  
 گر دلی از غمزه ی دلدار باری برد، برد  
 ور میان جان و جانان ماجرای رفت، رفت  
 از سخن چینان ملالتهای پدید آمد ولی  
 گر میان همنشینان ناسزایی رفت، رفت  
 در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار  
 هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت، رفت  
 عشق بازی را تحمل باید ای دل پای دار  
 گر ملالی بود، بود و گر خطایی رفت، رفت  
 عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه  
 پای آزادی چه بندی، گر به جایی رفت، رفت

=====

گر زدست زلف مشکینات خطایی رفت، رفت  
 ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت، رفت

در راستای سلوک و در آن مسیر با روبه روشن شدن با انواع  
 نامایمات که اقتضای عبور از عادات مألوفی است که به آنها  
 عادت کرده ایم، باید بپذیریم که نور اسم جلال حضرت حق طوری  
 می درخشد که برای عبور از آنانیت به زحمت می افتیم، ولی در  
 جمع بندی نهایی متوجه می شویم به کمک الهامات الهی چه اندازه  
 آن مشکلات خوب طی شد، در حالی که در ابتدا باور نمی کردیم  
 فروافتادن در آن گردابها و تنهاییها در جای خود لازم بوده و  
 همان سختیها و حتی سرزنشها ما را با جهانی عارفانه روبه رو  
 کرده است.

جناب حافظ با توجه به قاعده ی فوق در گفتگو با حضرت محبوب  
 عرض می دارد، اگر رنجی از طریق زلف مشکین پیچ در پیچات به  
 من رسید و به ظاهر خطایی واقع شد، گذشت و اگر از هندوی شما  
 که همان چشم متوجه ی ما بود بر ما جفایی شد و ما احساس کردیم  
 در این مسیر ما را گرفتار سختیها کردید، همه گذشت و قبول  
 است که باید می بود و ما از آن رنجیده خاطر نیستیم و با کمال  
 میل پذیرفته ایم.

=====

### **برق عشق از خرمن پشمینه پوشی سوخت، سوخت جور شاه کامران گر بر گدایی رفت، رفت**

اگر برق عشق سوزاننده‌ی شما خرمن شخصیت کاذب پشمینه‌پوشی را سوزاند، و آنانیتی برای او نگذاشت و اگر جور شاه کامران بر گدایی رفت، آری! جور و جفایی بود که بر او وارد شد ولی بالاخره رفت. شاه کامرانی که در مقام غنای ذاتی خود هدف رجوع همه‌ی فقیرانی است که متوجه‌ی فقر ذاتی خود هستند و به حکم «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» به سوی او که «غَنِيٌّ حَمِيدٌ» است سیر می‌کنند و او به حکم جلالی خود همچنان غیر قابل دسترس می‌نمود؛ ولی با آنسی که پیش آمد چه زیبا و قابل قبول رفت. هم از آن جهت که آن جور باید بر من جاری می‌شد و هم از آن جهت که امروز مرا در مقام انس قرار داد.

=====

### **گر دلی از غمزه‌ی دلدار باری برد، برد ور میان جان و جانان ماجرای رفت، رفت**

اگر دل با غمزه‌ی دلدار متحمل بار سنگینی شد، متحمل بار سنگین آن غمزه که دل سالک را زمین‌گیر می‌کند ولی آن را تحمل کرد. و اگر در بین جان من و حضرت جانان، ماجرای روی داد، که واقعاً ماجرای روی داد، ولی بالاخره تمام شد و در جای خود چیزی پذیرفتنی و در جای خود حیات‌بخش بود و حالیا من هستم و بهره‌های ماجرای که بین من و محبوب گذشت.

=====

### **از سخن‌چینان ملالت‌ها پدید آمد ولی گر میان همنشینان ناسزایی رفت، رفت**

از سخن‌چینان که همواره این طرف و آن طرف از خود برای ما حرف در می‌آورند، ملالت‌ها پدید می‌آید و موجب آزار آن‌هایی می‌شود که بنا دارند بر خلاف مشهورات عامه، راهی را به سوی مقصد متعالی طی کنند. از آن‌ها که بگذریم، در این راه انسان از ناسزای همنشینان هم در امان نیست و این هم قابل قبول است و بالاخره رفتنی است و یُسری است که بعد از عُسر برای سالک کوی دوست پیش می‌آید، در آن حد که دوستانش هم او را درک نمی‌کنند و اگر همراهی نمی‌کنند، لااقل طعنه و ناسزا نگویند و تماماً خود را حق به جانب ندانند، با این‌همه مهم نیست، ما که شادان می‌رویم.

=====

### **در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت، رفت**

آری! در طریقت و سلوک، جای رنجش خاطر نیست و در مسیر رجوع به حضرت محبوب جایی برای رنجیدن نمی‌ماند و با توجه به این امر می‌محبت را و باقی‌ماندن در شغف اُنس را بیفزایم، زیرا در این مسیر اگر کدورتی هم پیش آید مانند آن است که بر انسان صفایی رانده شده و آن کدورت می‌رود و دل مصفای سالک طریق می‌ماند پس جای قیل و قال نیست. راهی است گشوده شده با صدها ناهمواری.

=====

### **عشق‌بازی را تحمل باید ای دل پای دار گر ملالی بود، بود و گر خطایی رفت، رفت**

ای دلی که بنای پایداری در محبت را پیشه کرده‌ای، لازمی رسیدن به مقصد در این راه تحمل است، آری تحمل هر آنچه پیش آید، از آوار شدن زن و فرزند در بیابان‌های کربلا بگیر، تا بی‌سر و مان‌شدن به جهت طرفداری از انقلاب و پشتیبان ولایت ماندن و از کس و ناکس حرف شنیدن. ای دل! پای دار و شکیباش. اگر ملالت و سرخوردگی هست، باید قبول کرد، تا بوده است همین طورها بوده ولی بعداً معلوم می‌شود هر کدام از خطاهایی که بر ما رفته، در جای خود بی‌حساب نبوده و باید می‌بود و پس از چندی می‌رفت و بعد از آن ما می‌مانیم با جهانی کیفی و مأوایی قابل اُنس.

=====

### **عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادی چه بندی، گر به جایی رفت، رفت**

هان ای مقدسان اهل نصیحت که قصد دارید با نصایح خود انسان‌ها را در کنترل در آورید و به اسم دین بر انسان‌ها سیطره پیدا کنید و آزادی آن‌ها را به بند کشید. حافظ از این خانقاه‌های تزویر و ریا بیرون آمده تا در بند شما نباشد. پای آزادی او را با چه چیز می‌توانید ببندید وقتی به جایی سفر کرده و در ساحتی حضور یافته که در آنجا دیگر او در پشت دیوارهای بسته‌ی اهل وعظ متوقف نیست، میدان گشوده‌ای است که حقیقت با تجلیات دم به دم خود او را فرا گرفته و به جهانی دیگر وارد شده و خانقاه اصلی آنجایی است که انسان به جای چسبیدن به مفاهیم مذهبی با انواع خودبینی‌ها و عُجب و کینه‌ها نسبت به غیر، با انوار الهی روبه‌رو است و این‌که عموم افراد را آینه‌ای می‌یابد برای معنابخشی به خود و این خصلت هر انسان آزاده‌ای است.

و السلام